

تحول تاریخی – گفتمانی مفهوم استراتژی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۵/۲۵

رضا خلیلی*

چکیده

مفهوم استراتژی نیز مانند بسیاری مفاهیم دیگر، بر اساس شرایط زمانی و مکانی مختلف، تعاریف و تعبیر متعددی شده و هر کس بر اساس برداشت خود به تعریف آن پرداخته است. این مقاله با تمرکز بر تعریف مفهومی استراتژی به دنبال این است که با بررسی تاریخی-گفتمانی تحولات این مفهوم، ابهامات و پیچیدگی‌های موجود در تعاریف آن را آشکار سازد و با کشف منطق تحولات مفهومی استراتژی، بدیهی بودن آن را فروریزد. مسئله اصلی این نوشتار، درک منطق تحولات مفهومی استراتژی است که به زعم نگارنده با بهره‌گیری از روش تاریخی-گفتمانی بهتر امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، به جای روایت‌گری تاریخی صرف یا تمرکز بر تعریف یا نظریه‌ای خاص درباره استراتژی، تلاش می‌شود با تلفیق هر دو رویکرد و فراتر رفتن از آنها یا به تعبیر دقیق‌تر، با گنجاندن هر یک از این تعاریف و نظریات در بستر تاریخی خاص خود، درکی فراتاریخی و فرانظری از استراتژی ارائه شود.

کلیدواژه‌ها: استراتژی، گفتمان، هنر جنگ، فرماندهی نظامی، مدیریت ملی،

مهندسی جهانی.

* دکترای علوم سیاسی از دانشگاه جواهر لعل نهرو

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال پانزدهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۱ • شماره مسلسل ۵۸

مقدمه

مفهوم استراتژی نیز مانند بسیاری از دیگر مفاهیم، دیگر قدمتی دیرینه دارد و بر اساس شرایط زمانی و مکانی مختلف تعابیری متفاوت و متنوع از آن وجود داشته است. با وجود این قدمت و تنوع تعابیر و به رغم اهمیت توجه به زمان‌مندی و مکان‌مندی آنها، اغلب تصویری از استراتژی ارائه می‌شود که به دلیل بی‌توجهی به این ویژگی‌ها، ماهیتی غیرواقعی از آن ترسیم می‌کند. مرور اجمالی دیدگاه‌ها درباره استراتژی به خوبی نشان می‌دهد از یک سو برخی بی‌توجه به تغییر شرایط زمانی و مکانی آن را به عنوان مفهوم و اندیشه‌ای سنتی تلقی می‌کنند که از ابتدا خاستگاه نظامی داشته و صرفاً در همین چارچوب باید درک و تبیین شود و از سوی دیگر، برخی بدون توجه به این پیشینه تاریخی، استراتژی را مفهوم و اندیشه‌ای مدرن و به عنوان مقوله‌ای عام می‌دانند که در هر سازمان یا حوزه مدیریتی قابل اعمال است. به عبارت دیگر، مسئله اساسی این است که تعاریف و تبیین‌ها از مفهوم و اندیشه استراتژی اغلب به تقلیل یا توسیع بیش از حد آن انجامیده و هر کس با توجه به کاربرد مورد نظر خود و بدون توجه به تعاریف دیگر آن را درک و فهم کرده و این وضعیت باعث ابهام و پیچیدگی روزافزون موضوع و دشواری درک جامع و مانع از آن شده است.

تأکید بر ماهیت ثابت یا نگاه تقلیل‌گرایانه به استراتژی و همچنین، تمرکز بر پویایی یا توسیع مفهومی آن، هر دو به یک اندازه باعث نادیده‌گرفتن ماهیت تاریخی و مفهومی استراتژی شده و محققین را از درک جامع و مانع این پدیده بازداشته‌اند. این در حالی است که رویکرد تاریخی - گفتمانی که بر اساس آن مفاهیم مختلف و پراکنده از استراتژی در هر دوره خاص تاریخی در قالب یک گفتمان انتظام می‌یابند، راهی متفاوت برای درک موضوع پیشنهاد می‌کند که گرچه توصیف آن نیز به خودی خود از ارزش علمی قابل توجهی برخوردار است، اما نگارنده در صدد تحلیل و تبیین و در واقع، تجویز آن برای درک بهتر موضوع است. به باور نگارنده، تقلیل یا توسیع مفهوم استراتژی از آنجا نشئت می‌گیرد که از یک سو به کل تحولات مفهومی و تاریخی استراتژی توجه لازم صورت نگرفته و اغلب صرفاً بر مفهوم یا مقطعی خاص از آن تأکید شده است و از سوی دیگر، حتی در صورت توجه به تحول مفهومی و تاریخی استراتژی، به تمایز آن از تحول در مطالعات استراتژیک توجه نشده است.

در واقع، گرچه مطالعه علمی استراتژی مقوله‌ای متأخر و مربوط به قرن بیستم میلادی است، اما مفهوم و اندیشه استراتژی دارای قدمتی به مراتب طولانی‌تر است و به قرن‌ها پیش برمی‌گردد. به عبارت دیگر، اولاً میان مفهوم و اندیشه استراتژی از یک سو و مطالعات استراتژیک از سوی دیگر، تمایزی آشکار وجود دارد که باید بر اساس این تمایز به بررسی آنها یا حتی روابطشان با یکدیگر پرداخت. ثانیاً، هم مفهوم استراتژی و هم مطالعات استراتژیک، پدیده‌هایی زمان‌مند و مکان‌مند هستند و در تعامل و تقابل با تحولات سیاسی، اقتصادی و حتی اجتماعی و فرهنگی جوامع انسانی شکل گرفته و تکوین یافته‌اند. این خصلت باعث شده هم مفهوم و اندیشه استراتژی و هم مطالعات استراتژیک، در عین بروز ماهیتی ثابت، چهره‌هایی متفاوت از خود بروز دهند که برای شناخت آنها باید روشی متناسب در پیش گرفته شود.

برای دستیابی به این هدف، نوشتار حاضر بر اساس رویکردی تاریخی-گفتمانی، در پاسخ به پرسش از مشکلاتی که در تبیین ماهیت تحول در مفهوم استراتژی وجود دارد، این انگاره را مورد توجه قرار می‌دهد که مفهوم استراتژی از ابتدای پیدایش، در عین تأثیرپذیری از گسست سنت-مدرنیته، تحولاتی پیوسته و تکاملی را در قالب چهار گفتمان سنتی، فراستنی، مدرن و فرامدرن طی کرده است.

برای سنجش درستی یا نادرستی این فرضیه، مقاله طی سه بخش مجزا و در عین حال مرتبط با یکدیگر، نخست با مروری کلی بر تعاریف و دیدگاه‌های مرتبط با استراتژی، به تبیین دیدگاه‌های موجود درباره ماهیت ثابت، متغیر یا متحول این مفهوم می‌پردازد. سپس، نگارنده با مروری تاریخی بر فرایند تحولات مفهومی استراتژی، آن گونه که در ادبیات موجود مرسوم است، به تحول این مفهوم و در عین حال نقص این نوع نگرش برای درک ماهیت واقعی استراتژی اشاره می‌کند و در نهایت، با اتکا به رویکردی تاریخی-گفتمانی، به سیر تکاملی مفهوم و اندیشه استراتژی از ابتدای پیدایش آن تا کنون و حتی با عنایت به آینده می‌پردازیم.

الف. ماهیت استراتژی و تفکر استراتژیک؛ ثبات، تغییر یا تکامل

واژه استراتژی امروزه کاربردهای گوناگونی دارد و از مسائل نظامی تا حوزه مدیریت‌های بخشی، ملی و حتی جهانی را پوشش می‌دهد و هر یک از این کاربردها ریشه در تعریفی خاص از آن دارند. در پاسخ به پرسش از چیستی استراتژی، اغلب به تعاریف و نظریات متفاوتی اشاره

می‌شود که برخی با اشاره به آنها بر این باورند که این تعاریف نه تنها دلیلی بر ماهیت متغیر استراتژی نیستند، بلکه در حقیقت به ابعاد مختلف پدیده مشخص و ثابت اشاره می‌کنند و بروز چهره‌هایی متفاوت از یک ماهیت ثابت و پایدار به تبع تحولات تاریخی هستند. در نقطه مقابل، برخی دیگر با اشاره به تنوع تعاریف از این پدیده، چنین استنباط می‌کنند که استراتژی ماهیتی متغیر داشته و صرفاً بر اساس موقعیت‌های پیش روست که باید به تعریف آن پرداخت. در ادامه، با بررسی نگرش طرفداران هر یک از این دیدگاه‌ها و بررسی میزان قوت و ضعف استدلال‌هایشان، تلاش می‌شود به رویکردی متفاوت اشاره گردد که بر مبنای آن ماهیت متحول و رو به تکامل مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک، مورد تأکید قرار می‌گیرد.

دیدگاه افرادی که بر ماهیت ثابت استراتژی تأکید می‌کنند، عمدتاً یا ریشه در تعریف لغوی از این پدیده دارد و یا به عناصر ثابت سازنده استراتژی اشاره دارد. با ارجاع به ریشه لغوی این پدیده اغلب گفته می‌شود که پیدایش واژه استراتژی به یونان باستان برمی‌گردد و بر اساس نگرشی که نسبت به استراتژی از آن زمان وجود داشته است، به تحلیل و تبیین ماهیت این پدیده پرداخته می‌شود.

در واقع، با وجود اینکه استراتژی در معنای کلاسیک آن معادل‌هایی چون "هنر جنگ" و "ارتش‌تاری" در تاریخ نظامی و اجتماعی امپراتوری‌های شرق باستان نظیر چین و ایران هم داشته است (رک از غندی و روشندل، ۱۳۷۴: ۱۷؛ تقفی‌عامری، ۱۳۷۳: ۳؛ جمشیدی، ۱۳۸۰: بخش اول)، اما اغلب گفته می‌شود که ریشه لغوی استراتژی به کلمه استراتژوس^۱ یونانی برمی‌گردد (Bracker, 1980: 219) که به عنوان لقب رهبران ارتش یونان از زمان حکومت کلیستن^۲ در سال ۵۰۸ یا ۵۰۷ قبل از میلاد رواج داشته است (لطفیان، ۱۳۸۱: ۱؛ Bailey, 2007: 2). با ارجاع به این ریشه لغوی، از یک سو بر خاستگاه نظامی استراتژی و تفکر استراتژیک تأکید و از سوی دیگر به ماهیت ثابت آن اشاره می‌شود و بر همین اساس است که برخی استدلال می‌کنند تفکر استراتژیک مدرن ریشه در تفکر استراتژیک کلاسیک دارد: «ریشه‌های تفکر استراتژیک مدرن را می‌توان در استراتژیست‌های کلاسیک سراغ گرفت. بررسی آثار ایشان نشان می‌دهد سؤال‌های بنیادینی که طی دو قرن گذشته با آنها دست به گریبان بوده‌اند، به شکل قابل ملاحظه‌ای ثابت بوده است» (ملیک، ۱۳۸۴: ۲۹).

1. Strategos
2. Kleisthens

بر این اساس اغلب گفته می‌شود واژه استراتژی برگرفته از لغت یونانی استراتوس به معنای فرماندهی و لغات هم‌خانواده آن نظیر استراتژم^۱ به معنای تدبیر یا عمل فرمانده و استراتوس^۲ به معنای ارتش است و معادل یونانی کلمه استراتژی، واژه استراتژیک ایستمه^۳ به معنای دانش ژنرال (فرمانده) یا استراتگون سوفیا^۴ به معنای حکمت فرماندهی است (دانشگاه امام حسین، ۱۳۷۶: ۷۲؛ درویشی سه‌تالانی، ۱۳۹۰: ۸۴) و این تلقی کلاسیک به کل تاریخ مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک تعمیم داده می‌شود.

در عین حال، حتی چنانچه با توجه به مبنای غیر یونانی این ریشه لغوی نیز به بررسی ماهیت استراتژی پرداخته شود، درمی‌یابیم که استدلال طرفداران نگرش کلاسیک به استراتژی مبنی بر اینکه این پدیده در ارتباط با جنگ و صحنه نبرد شکل گرفته است و بایستی در چارچوب نظامی درک و فهم شود (Bailey, 2007: 3-4; Handel, 2001: 1-13)، در دوران جدید نیز طرفداران بسیاری دارد.

البته، گرچه همه قائلین به این دیدگاه با لحن یکسان بر ماهیت ثابت استراتژی تأکید نمی‌کنند، اما بر مبنای همین استدلال است که با تفکیک میان ذات و عملکرد جنگ و استراتژی از یک سو و اصول و مبانی تاکتیکی و عملیاتی آن از سوی دیگر، ادعا می‌شود که تفاوت استراتژی مدرن و سنتی صرفاً در اصول و مبانی تاکتیکی و عملیاتی است:

«بروز تحولات عظیم و گسترده در اصول و مبانی تاکتیکی و عملیاتی راهبرد هیچ ربطی به ذات و عملکرد جنگ و راهبرد ندارد. منظور این است که هرچند اصول و مبانی تاکتیکی و عملیاتی راهبرد مدرن همواره در حال تحول و انقلاب بوده، ولی راهبرد مدرن در عمل تفاوتی با راهبرد قدیم ندارد» (گری، ۱۳۸۵: ۱۱۳).

این نوع نگرش نسبت به استراتژی با در نظر گرفتن دیدگاه کسانی که برای تعریف و تبیین آن به عناصر سازنده‌اش اشاره می‌کنند نیز تقویت می‌شود. بر مبنای این نگرش، استراتژی از

-
1. Stratagem
 2. Stratous
 3. Strategic episteme
 4. Strategon sophia

سه عنصر اهداف^۱، راه‌ها^۲ و ابزارها^۳ تشکیل می‌شود (ازغندی و روشندل، ۱۳۷۴: ۶). با اتکا به این سه عنصر، در واقع استراتژی ماهیتی ثابت دارد که حتی اگر از چارچوب‌های محدود نظامی هم فراتر رود، باز هم ماهیتش ثابت و غیر قابل تغییر خواهد بود.

بدین ترتیب با وجود اینکه بسیاری از استراتژیست‌ها با اتکا به ریشه لغوی استراتژی بر این باور بوده‌اند که این مفهوم صرفاً در قالب معادلات نظامی قابل درک بوده است، اما نه تنها این دیدگاه امروزه چندان مورد اقبال نیست، بلکه حتی از جانب افرادی که معتقد به ماهیت سیال و متغیر استراتژی هستند، دیدگاهی عوامانه و نادرست تلقی می‌شود:

«برای عوام، استراتژی با نقشه برای جنگ و اجرای آن رابطه تنگاتنگی دارد. برای آنها استراتژی یعنی فعالیت نظامی صرف که در آن افسران عالی‌رتبه طرح کلی هدایت جنگ را پایه می‌ریزند. این برداشت عمومی با تعریف کلازویتس از استراتژی به مثابه «به کارگیری نبرد به عنوان وسیله‌ای در راه دستیابی به هدف جنگ تقویت می‌شود»، ولی در یک تعبیر بسیار مهم برداشت عوام از استراتژی نادرست است. به یقین استراتژی با جنگ و هدایت حملات نظامی سر و کار دارد، اما به این پدیده محدود نمی‌شود. استراتژی اساساً درباره راه‌هایی است که ممکن است قدرت نظامی جهت تحصیل اهداف سیاسی به کار برده شود و این هر چه تکرار شود کم است، چرا که جنگ تنها یکی از راه‌هایی است که می‌توان از قدرت نظامی برای تحصیل اهداف سیاسی استفاده کرد. به این دلیل که استراتژی بسیار وسیع‌تر از مطالعه جنگ‌ها و عملیات نظامی است» (گارنت، ۱۳۶۹: ۴).

در واقع، از دیدگاه طرفداران ماهیت متغیر و سیال استراتژی، هرچند این مفهوم خاستگاه نظامی داشت و در ارتباط با هنر جنگ و صحنه نبرد شکل گرفت و تکوین یافت، اما به واسطه تغییراتی که در محیط تکوین و همچنین در ذات آن ایجاد شده، ماهیت نظامی‌اش به حدی دگرگون شده است که دیگر نمی‌توان آن را به کاربرد ابزارهای نظامی در صحنه نبرد محدود کرد. طرفداران این دیدگاه حتی ارجاع به عناصر سازنده استراتژی را نیز بیش از آنکه دلیلی بر ماهیت ثابت آن تلقی کنند، شاهدهی بر تغییرپذیری این پدیده می‌دانند. از نظر آنها نه تنها

-
1. Ends
 2. Ways
 3. Means

استراتژی ثابت و بدون تغییر نبوده است، بلکه هیچ‌گاه نیز ثابت نخواهد ماند؛ زیرا هیچ هدف، روش و ابزار ثابتی وجود ندارد که بر مبنای آن بتوان مدعی ثبات استراتژی شد (ر.ک: Earl, 1976; Gray, 1999). این استدلال را به لحاظ منطقی و حتی بر اساس بررسی تاریخی نمی‌توان رد کرد که استراتژی و عناصر سازنده آن همواره در حال دگرگونی بوده‌اند، اما آیا نتیجه چنین گزاره‌ای این است که ماهیت استراتژی و سیر تحول مفهومی آن را نمی‌توان شناخت؟

طبعاً پاسخ به این پرسش منفی است. واقعیت این است که استراتژی نه ماهیتی کاملاً ثابت و پایدار داشته است که بر مبنای آن بتوان منکر تحول در این پدیده شد و نه آنچنان متغیر و سیال بوده است که نتوان ماهیتش را شناخت و از پدیده‌های دیگر متمایزش کرد. به عبارت دیگر، استراتژی نه تنها از نظر مفهومی، بلکه در سایر ابعاد نیز تحولاتی را در دوره‌های تاریخی مختلف پشت سر گذاشته است که چنانچه بخواهیم درکی واقعی و جامع از آن داشته باشیم، بایستی ابتدا فرایند تاریخی این تحول را بررسی کنیم و سپس به دنبال چارچوبی جامع باشیم که با فراتر رفتن از تمامی تعاریف و تعبیر موجود از عهده تبیین مکانیزم این تحولات برآید.

ب. فرایند تاریخی تحول در مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک

هرچند اغلب گفته می‌شود که ریشه لغوی استراتژی به استراتژوس یونانی برمی‌گردد و معمولاً ریشه یونانی این مفهوم را که به معنای هنر راهبری و فرماندهی نظامی است مبنای شکل‌گیری آن تلقی می‌کنند، اما به نظر می‌رسد مفهوم «هنر جنگ» که توسط سون تزو مطرح شد، معنای اولیه استراتژی است. در واقع، آن گونه که از شواهد برمی‌آید، این معنا از استراتژی که نخستین بار توسط سون تزو در کتاب «هنر جنگ» (Sun Tzu, 1994) مدون گردید، کانونی‌ترین حلقه تعریف استراتژی را شکل می‌دهد:

«اولین متفکر بزرگی که به اندیشه‌های استراتژیکی شکل داد، سون تزو بود که در زمانی بین سال‌های ۴۰۰ تا ۳۲۰ قبل از میلاد مسیح اولین رساله‌اش را تحت عنوان هنر جنگ به رشته تحریر درآورد. سیزده مقاله کوچک او در تمام دوران، حتی در مقایسه با آنچه کلازویتس ۲۲ قرن بعد نوشت، در ردیف بهترین‌ها قرار دارند. تا کنون هیچ کس احساسی پایدارتر از او

درباره مناسبات مشترک استراتژیکی، ملاحظات استراتژیکی و محدودیت‌های آن نداشته است. اکثر ایده‌های او همانقدر که در دوران زندگی‌اش کارایی داشته‌اند، امروزه نیز با شرایط جهان قابل قبول و دارای معنی‌اند» (کالینز، ۱۳۷۳: ۹).

به عبارت دیگر، گرچه کاربرد عمومی استراتژی در یونان باستان قدیمی‌تر از چین باستان بوده است، اما ریشه یونانی لغت استراتژی به «هنر فرماندهی نظامی» اشاره دارد که منطقی‌تر نمی‌تواند همسنگ با «هنر جنگ» یا مقدم بر آن باشد؛ زیرا در مفهوم هنر جنگ عنصر مدیریت وجود ندارد یا حداقل برجسته نیست و به همین دلیل هم می‌توان آن را در هر دو سطح فردی و اجتماعی مد نظر قرار داد. این در حالی است که در مفهوم هنر فرماندهی نظامی عنصر مدیریت کاملاً برجسته است و هنر فرمانده نظامی این است که استعدادها را در روستای دستیابی به هدف که همان پیروزی در جنگ است به کار بگیرد. همچنین، در مفهوم هنر جنگ هدفی مشخص و از پیش تعیین شده نهفته نیست، در حالی که در مفهوم فرماندهی نظامی این هدف که همان پیروزی در جنگ است و سازماندهی نیروها برای دستیابی به این هدف، برجستگی خاصی دارند.

با این اوصاف، مفهوم استراتژی از ابتدای پیدایش مبتنی بر هنر جنگ بود که ضمن الهام از افکار اندیشمندانی چون گزنفون، وجتیوس و دیگران در یونان باستان، ریشه در افکار و اندیشه‌های سون تزو در کتابی با همین عنوان نیز داشت و توسط وی مدون گردید. مفهوم هنر جنگ تا مدت‌ها در میان استراتژیست‌ها و اندیشمندان امور نظامی و حتی سیاسی رواج داشت و با وجود اینکه مفهوم هنر فرماندهی نظامی نیز از زمان یونان باستان شکل گرفته بود، اما تا مادامی که رویکرد علمی به این پدیده از قرن هجدهم به بعد شکل نگرفت و استراتژی از یک هنر شخصی و ذاتی به فن و علم قابل اکتساب تحول نیافت، در کانون تعریف آن قرار داشت.

کاربرد علمی مفهوم استراتژی از قرن هجدهم به بعد رواج گرفت و در نتیجه، بهره‌گیری از تجربیات فرماندهان نظامی در جنگ‌های این قرن بود که نخستین بار توسط هنری لوید^۱ در مقدمه‌ای بر کتاب «تاریخ جنگ هفت‌ساله» در قالب تدوین اصول و مفاهیم مربوط به استراتژی

1. Henry Louied

نظامی نمود یافت (ر.ک: Skolovski, 1983: 7-8) و بعد از وی هم توسط کلازویتس مورد تأکید قرار گرفت (افتخاری، ۱۳۸۴: ۲۲).

تا پیش از هنری لوید و حتی تا مدت‌ها پس از آن هم مفهوم استراتژی در همان معنای نظامی و در قالب «هنر جنگ» به کار برده می‌شد و متمرکز بر نحوه به‌کارگیری نیروهای نظامی در صحنه نبرد، بدون توجه به هدف جنگ بود، اما این معنا از استراتژی با ترویج نظریات کارل فون کلازویتس^۱ دستخوش تحولی عظیم شد و مفهوم استراتژی از صحنه نبرد فراتر رفت. کلازویتس در کتاب «درباره جنگ» (Clauswitz, 1976) با تفکیک میان استراتژی و تاکتیک کوشید تعریفی دقیق‌تر از این مفاهیم ارائه کند. وی هنر جنگ به عنوان مفهوم قدیمی استراتژی را به معنای تاکتیک به کاربرد و آن را محدود به صحنه نبرد تلقی کرد، در حالی که استفاده از نیروی نظامی برای دستیابی به هدف جنگ را که مربوط به خارج از صحنه نبرد بود، به عنوان استراتژی در نظر گرفت. با این تحول در مفهوم استراتژی که کلازویتس مبدع آن بود، نه تنها معنای استراتژی از کاربرد نظامی آن فراتر رفت، بلکه افق‌های جدیدی نیز در تفکر استراتژیک گشوده شد که در سال‌های بعد، زمینه شکل‌گیری مطالعات استراتژیک به عنوان حوزه علمی مستقل را فراهم کرد.

کلازویتس ضمن تفکیک تاکتیک و استراتژی بر این باور بود که «جنگ ادامه سیاست است، اما با ابزاری دیگر» (Clauswitz, 1976: 87). وی جنگ را به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به هدف سیاسی تعبیر کرد و بدین ترتیب میان هدف و وسیله ارتباط برقرار کرد، اما ارتباط میان هدف و وسیله در مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک از آن پس محدود به حوزه نظامی و رابطه جنگ و سیاست یا ژنرال و سیاستمدار باقی نماند و بسیار فراتر از آن رفت.

با تحولی که در مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک پس از کلازویتس بروز یافت، استراتژی از حوزه نظامی به دیگر ابعاد غیرنظامی، از جمله به ابعاد سیاسی و اقتصادی نیز سرایت داده شد (ر.ک: Gray, 1999: 16-45). به عبارت دیگر، اگر تا زمان کلازویتس استراتژی وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف جنگ بود که توسط سیاستمداران تعیین می‌شد،

1. Karl von Clausewitz

پس از آن در حوزه سیاست، اقتصاد و مانند آن نیز استراتژی و تفکر استراتژیک کاربرد یافت و به جای آنکه به کارگیری نیرو و تجهیزات نظامی برای دستیابی به هدف جنگ مورد توجه قرار گیرد، دامنه استراتژی و تفکر استراتژیک به خارج از صحنه جنگ و به ابعاد غیرنظامی نیز کشیده شد تا از همه آنها برای پیشبرد هدف نظامی و پیروزی در جنگ بهره گرفته شود (ر.ک: افتخاری، ۱۳۸۴: ۲۵-۲۴).

کلازویتس خود استراتژی را به معنی «کاربرد منازعه برای نیل به اهداف جنگ» (Clauswitz, 1976: 128) تعریف می‌کرد و از این حیث تفاوت چندانی با پیشینیان خود نداشت، اما چون جنگ را ادامه سیاست می‌دانست، دستیابی به اهداف جنگ از نظر وی عملاً جز دستیابی به اهداف سیاسی نبود (ر.ک: Handel, 2001: 14-23; Smith, 2004: 53-72). این طرز تلقی از استراتژی توسط فون مولتکه^۱ نیز مورد تأکید قرار گرفت و او نیز به اهداف سیاسی جنگ اشاره داشت. وی استراتژی را عبارت از تطابق عملی ابزار موجود در اختیار ژنرال برای دستیابی به هدف مورد نظر که همان هدف سیاسی بود می‌دانست (ر.ک: هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۲۵)، اما همچنان تحول مفهوم استراتژی را در قالب هنر فرماندهی یا راهبری نظامی دنبال می‌کرد. در واقع، تحول مفهوم استراتژی تا زمان کلازویتس و مولتکه تحولی مفهومی از هنر جنگ به هنر فرماندهی و راهبری نظامی بود. بر اساس این تحول، استراتژی دیگر مختص صحنه نبرد نبود و فراتر از آن و حتی فراتر از بعد نظامی تعریف می‌شد.

این ویژگی‌های استراتژی که در نتیجه ارتباط میان هدف و وسیله از یک سو و تحول در اهداف و وسایل از سوی دیگر حاصل شد، زمانی بیشتر اهمیت یافت که در نتیجه شکل‌گیری دولت مدرن، رقابت و حتی نزاع برای کسب منافع ملی در کانون توجه کشورها به عنوان بازیگران اصلی صحنه سیاست بین‌الملل قرار گرفت. در نتیجه این تحول، استراتژی معنی به کارگیری تمامی امکانات نظامی، سیاسی، اقتصادی و غیره، برای پیروزی در هر گونه رویارویی را به خود گرفت و در قالب و گستره ملی مطرح شد.

بدین ترتیب، تحول مفهوم استراتژی در مرحله سوم باعث شد استراتژی اساساً از قالب نظامی و دوران جنگ فراتر رود و به وسیله‌ای برای تأمین امنیت و حفظ صلح نیز تبدیل شود.

1. Von Moltke

با این تحول، هم هدف استراتژی و هم وسیله دستیابی به آن متحول شد تا استراتژی گستره‌ای فراگیر و مفهومی جامع‌تر بیابد و به جای آنکه در قالب استراتژی نظامی، سیاسی و مانند آن تعریف و تحدید شود، در قالب استراتژی کلان^۱ و در گستره ملی مطرح گردد (ر.ک: کالینز، ۱۳۸۳: فصل اول).

با وقوع این تحول، استراتژی ملی فراتر از تمامی ابعاد استراتژی و دربرگیرنده تمامی آنها مورد توجه قرار گرفت، اما تحولات بعد نشان داد این مفهوم از استراتژی را نیز نمی‌توان کامل و جامع دانست. بدین ترتیب، از این زمان به بعد استراتژی نظامی و استراتژی ملی ضمن ارتباط با یکدیگر هر یک به صورت جداگانه مسیر تکامل خود را پیمودند و در همین چارچوب است که در ادامه تحول استراتژی ملی شاهد شکل‌گیری مفهوم فراملی از آن در سطوح منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی نیز هستیم.

نکته در خور توجهی که در تشخیص مرزهای مفهومی استراتژی نظامی و استراتژی ملی و همچنین مطالعات استراتژیک باید در نظر داشت، در همین تحول از مفهوم هنر فرماندهی نظامی به علم و هنر مدیریت منابع ملی در قالب استراتژی کلان است. در واقع، تحول مفهومی استراتژی در این شرایط را نباید با تحول در مفهوم استراتژی نظامی اشتباه گرفت؛ زیرا از این مرحله به بعد، استراتژی نظامی و استراتژی ملی دو مسیر جداگانه، اما کاملاً مرتبط با یکدیگر را طی کردند که نتیجه آن تحول استراتژی نظامی از اشکال سنتی به نوین از یک سو (ر.ک: بوث، ۱۳۶۹: ۶۴-۲۹؛ ملیک، ۱۳۸۴: ۱۰۱-۲۹) و ارتقای استراتژی ملی به فراملی، از سوی دیگر بوده است. این تحولات را به ترتیب می‌توان به «تکامل افقی» و «تکامل عمودی» مفهوم استراتژی تعبیر کرد که اولی زمینه شکل‌گیری مطالعات استراتژیک با صبغه نظامی یا به عبارت دقیق‌تر «مطالعات جنگ» را فراهم کرد و دیگری منجر به پدیدارشدن مطالعات استراتژیک با صبغه غیرنظامی یا به عبارت دقیق‌تر «مطالعات امنیتی» گردید (ر.ک: خلیلی، ۱۳۸۵: ۷۷۲).

با در نظر داشتن این تحولات در مفهوم استراتژی، دیگر نمی‌توان و نباید چنین تلقی کرد که استراتژی ملی مفهومی جامع و کامل و حد‌نهایی است. در واقع، شکل‌گیری مفهوم

استراتژی کلان که بیانگر به‌کارگیری تمامی امکانات ملت برای پیشبرد اهداف ملی در تمامی شرایط جنگ و صلح است، فقط نگرشی جامع در چارچوب مرزهای ملی است که ارتباط میان اهداف، روش‌ها و وسایل را در ابعاد مختلف برقرار می‌کند و حتی استراتژی نظامی را نیز متأثر می‌سازد، اما همین مفهوم جامع در چارچوب مرزهای ملی نیز با فراتر رفتن از گستره ملی و در واقع، با گسترش جغرافیایی، خود مفهومی نارسا تلقی می‌شود.

با این اوصاف، استراتژی ملی به عنوان علم مدیریت تمامی منابع ملی برای دستیابی به اهداف (ر.ک: افتخاری، ۱۳۸۱: ۱۵-۹؛ ثقفی عامری، ۱۳۷۰: ۲۱۶) یا هنر هدایت جامع قدرت برای دستیابی به اهداف (Eccles, 1976: 41)، با فراتر رفتن از گستره مرزهای ملی و در قیاس با نگرش‌های منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی به استراتژی، مفهومی جامع و کلان نیست و نباید آن را حد نهایی تحول مفهومی استراتژی تلقی کرد.

مرحله نهایی تحول مفهوم و کاربرد استراتژی متأثر از گرایش‌های فراملی و مبتنی بر همکاری دولت-ملت‌ها در گستره‌های منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی است که می‌توان آن را در قالب «مهندسی جهانی» مورد بررسی قرار داد. این مفهوم از استراتژی بیانگر طرحی مدون برای جهت‌دهی به مجموعه‌ای از تصمیمات در گستره فراملی است (ر.ک: افتخاری، ۱۳۸۴: ۳۲-۳۱) که ارتباط میان اهداف، وسایل و روش‌ها را در گستره‌ای فراتر از مرزهای ملی برقرار می‌کند.

با مروری که بر تحول مفهومی استراتژی از ابتدای پیدایش تا کنون شد، چهار تعریف مفهومی از استراتژی قابل شناسایی است که رویکرد تاریخی فقط روایت‌گر تحول از یک تعریف به دیگری است و به هیچ وجه در صدد شناخت و درک چگونگی و چرایی این تحول نیست. در حقیقت، رویکرد تاریخی با بدیهی فرض کردن این سیر تحول به تنهایی قادر نیست پاسخی برای این پرسش‌ها بیابد. بنابراین، بایستی ضمن توجه به این نوع روایت‌گری و با بهره‌گیری از آن در کنار رویکرد گفتمانی، تلاش شود هم سیر تکاملی مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک آشکار شود و هم تحول در عناصر و مؤلفه‌های هر یک از تعاریف مفهومی در بستر گفتمانی آن مورد بررسی دقیق‌تر قرار گیرد.

ج. تحول استراتژی و تفکر استراتژیک؛ تبیینی تاریخی-گفتمانی

تحولات مفهومی استراتژی به گونه‌ای که در بخش قبل مورد توجه قرار گرفت، همان روایت‌گری تاریخی است که در عین نشان‌دادن سیر تکامل این پدیده، تلاشی برای کشف یا درک منطق تحول آن نمی‌کند. رویکرد تاریخی اصل را بر بدیهی‌بودن تحول می‌گذارد و درصدد کشف منطق نهفته در پس آن نیست، در حالی که بر مبنای رویکرد تاریخی-گفتمانی، برای درک دقیق و جامع‌تر از سیر تحول مفهومی استراتژی باید ضمن توجه به مفاهیم چهارگانه ذکر شده و با مبنای قرارداد آنها، روند تکامل استراتژی و تفکر استراتژیک را بر اساس منطق پیوست‌ها و گسست‌های معرفت‌شناختی مورد توجه قرار داد (ر.ک: پستر، ۱۳۷۶: ۹۰-۶۴). به عبارت دیگر، استدلال نگارنده این است که برای شناخت ابعاد مختلف تحول در این پدیده بایستی با نگاهی فراتاریخی و فرانظری که در رویکرد تاریخی-گفتمانی وجود دارد، به بررسی تحول این پدیده در هر گفتمان یا مقطع خاص تاریخی پرداخت و در عین توجه به شباهت‌ها و پیوستگی‌ها، به تفاوت‌ها و گسستگی‌ها نیز پرداخت تا بر این اساس سیر تکامل استراتژی و تفکر استراتژیک و منطق نهفته در پس آنها آشکار شود.

برای آنکه به ابعاد بیشتری از سیر تکامل استراتژی و تفکر استراتژیک شناخت پیدا کنیم و ارتباط تحولات صورت‌گرفته در عناصر آنها با تحولات کلی را بهتر و بیشتر دریابیم، در ادامه با تفکیک چهار نگرش گفتمانی سنتی، فراستنی، مدرن و فرامدرن به میزان و نحوه تحول در زمینه اجتماعی، تعریف، موضوع، سطح، رویکرد، منطق و ماهیت استراتژی و تفکر استراتژیک در هر گفتمان و نسبت آن با گفتمان‌های دیگر می‌پردازیم:

۱. گفتمان سنتی

گفتمان سنتی استراتژی و تفکر استراتژیک تابعی از گفتمان سنتی امنیت و سیاست است (ر.ک: خلیلی، ۱۳۸۴: ۴۶-۷۴۲) و این گفتمان‌های به هم پیوسته خود تابعی از وضعیت اجتماعی و شرایط زیستی هستند که اغلب از آن با عنوان جوامع بدوی یاد می‌شود (ر.ک: لانسکی، ۱۳۷۴: ۱۲۶؛ گیدنز، ۱۳۸۱: ۶۸). گفتمان سنتی استراتژی و تفکر استراتژیک،

صورت‌بندی معرفتی‌ای است که مبنای تدبیر و تصمیم برای حل و رفع مشکلات امنیتی در چنین جوامعی است. بنابراین، نخستین گام برای شناخت و درک آن، شناخت ویژگی‌های چنین جوامعی و تبیین رابطه آنها با صورت‌بندی معرفتی مذکور است.

(۱) **جامعه بدوی:** هرچند در برداشتی موسع سخن‌گفتن از استراتژی در دوران پیش از شکل‌گیری اجتماع نیز دور از ذهن نیست و بر این اساس می‌توان استراتژی فردمحور را در کانون تحولات این مفهوم مورد توجه قرار داد، اما در واقع با ورود انسان به زندگی اجتماعی و به واسطه نوع رابطه‌ای که وی با محیط و هم‌نوعان خود برقرار می‌کند است که کانونی‌ترین حلقه تعریف استراتژی شکل می‌گیرد.

جوامع شکار و گردآوری خوراک به عنوان نخستین گونه زندگی اجتماعی به واسطه ویژگی‌های منحصر به فرد خود، زمینه‌ساز شکل‌گیری نوع خاصی از استراتژی شدند که حتی با وجود تنوع گسترده و تغییر شکل آنها تا پیش از ورود به جامعه مدنی و رواج سبک زندگی شهرنشینی دوام یافت. در این گونه جوامع، افراد و گروه‌های کوچک خانوادگی با بهره‌گیری اندک از وسایل مکانیکی و عمدتاً مبتنی بر توانایی‌های شخصی و گروهی محدود، خود را در مقابل تهدیدهای محیطی یا انسانی محافظت می‌کردند. در چنین شرایطی، هنوز روابط قدرت به صورت گسترده شکل نگرفته بود، مالکیت معنی‌دار نبود و کاربرد ابزارهای مکانیکی بسیار ناچیز بود (ر.ک: لیتون، ۱۳۸۷: ۳۲۶). این ویژگی‌ها روش خاصی را برای کاربرد ابزارهای در اختیار در راستای حفظ بقا به عنوان هدف ایجاد می‌کرد که می‌توان از آن به «هنر جنگ» تعبیر کرد.

(۲) **هنر جنگ:** در چارچوب مناسبات اجتماعی و زیستی بدوی چه مبنای بررسی را پیش از شکل‌گیری اجتماع قرار دهیم و چه پس از آن، تعریف مبنایی استراتژی چیزی جز هنر شخصی برای برتری در نبرد تن به تن یا آنچه از آن با عنوان هنر جنگ یاد می‌شود، نیست. استراتژی فردمحور که ریشه در تاریخ حیات بشری دارد و می‌توان آن را ناب‌ترین و خالص‌ترین بعد از امنیت‌طلبی انسان دانست (افتخاری، ۱۳۸۰: ۲۶)، معنایی جز کشمکش و درگیری برای کسب و حفظ منفعت فردی ندارد و همچنان که انسان به صورت فردی برای کسب و حفظ منفعت و بقای خود تن به تن در چنین درگیری‌ای می‌دهد، این درگیری فردی در

مرحله زندگی اجتماعی مصداق بارز جنگ در راستای منافع گروهی است. در واقع، استراتژی در مرحله زندگی فردی یا زندگی اجتماعی بدوی معنایی جز هنر شخصی نبرد نداشته است (ر.ک: Handel, 2001: 2-10).

همچنان که گفته شد، این تعریف از استراتژی بیش از آنکه برگرفته از اندیشه و تاریخ یونان باستان باشد، متأثر از فرهنگ و اندیشه چین باستان بوده و برای نخستین بار توسط سون تزو در کتابی با همین نام تدوین گردید. در یونان باستان واژه استراتژی عمدتاً به معنی هنر فرماندهی نظامی رواج داشت و به عنوان لقب فرماندهان ارتش استفاده می‌شد که البته همزمان با آن در ایران و چین باستان نیز استراتژیست‌ها و متفکران برجسته‌ای در زمینه استراتژی وجود داشت (ازغندی و روشندل، ۱۳۷۴: ۱۷). این تعریف، در درون خود رویکرد غالب در استراتژی و تفکر استراتژیک را نیز مشخص می‌کند و آن هم چیزی جز دفاع نیست.

۳) رویکرد دفاع‌محور: اگر بر مبنای عناصر اصلی سازنده به بررسی ماهیت استراتژی در گفتمان سنتی بپردازیم، هر سه عنصر هدف، وسیله و روش، ماهیت دفاعی دارند و به همین دلیل است که با قطعیت می‌توان گفت استراتژی در گفتمان سنتی دفاع‌محور است (ر.ک: عبدالله‌خانی، ۱۳۸۲: ۵۱). در این گفتمان، استراتژی هنر دفاع شخصی است که همه وسایل در اختیار فرد یا گروه حامی او را برای رسیدن به هدف که دفاع از بقا یا منفعت فردی و گروهی است، مورد استفاده قرار می‌دهد (ر.ک: درویشی سه‌تالانی، ۱۳۹۰: ۸۷-۶۳).

البته، با وجود غلبه رویکرد تدافعی، مبنای هر حرکت و اقدامی، نظامی است و در نهایت طرفین رویارویی در صحنه جنگ نتیجه را تعیین می‌کنند. با این اوصاف، صحنه نبرد همواره یک پیروز و یک شکست‌خورده دارد. طرف پیروز کسی است که از هنر خود به خوبی برای به‌کارگیری وسایل در اختیار در راستای هدف که همان پیروزی است استفاده می‌کند و طرف شکست‌خورده کسی است که یا این هنر شخصی را ندارد یا در استفاده از وسایل برای رسیدن به پیروزی ناکام مانده است. در هر شرایط، آنچه مهم است اینکه رویکرد غالب بیش از آنکه تهاجمی باشد، دفاع‌محور است.

۴) سطح فردی-گروهی: گفتمان سنتی در بستر مناسبات فردی یا گروهی شکل می‌گیرد و به همین دلیل، سطح استراتژی نیز در همین چارچوب تعریف می‌شود. در واقع، چون

مناسبات حاکم بر جوامع بدوی بیشتر مناسباتی بوده است که در چارچوب بقا یا منفعت فردی و گروهی معنادار می‌شد، طبعاً نمی‌توان انتظار داشت استراتژی نیز از این سطح فراتر رود (ر.ک: Handel, 2001: 24-29).

در جوامع بدوی، حتی روابط سیاسی در قالب مناسبات خانوادگی و قبیله‌ای معنادار بوده است. بنابراین، نه اجتماع به معنای دقیق کلمه شکل گرفته و نه مناسبات اجتماعی، آن گونه که در گفتمان‌های دیگر خواهیم دید، حاکم شده‌اند (ر.ک: لیتون، ۱۳۷۸: ۳۲۷-۳۲۴). با این وصف، هر حرکتی برای حفظ بقا یا منفعت صرفاً متکی به فعالیت و استعداد های فردی است که چون در عرصه رویارویی دفاعی شکل می‌گیرد، از آن به هنر جنگ تعبیر می‌شود.

۵) نگرش نظامی: همچنان‌که با اشاره به ریشه لغوی استراتژی در دوران باستان گفته شد، استراتژیست در فرهنگ یونان باستان و حتی در فرهنگ چین و ایران باستان نیز لقب جنگاوران و فرماندهان نظامی بود. بنابراین، نگرش نظامی از ابتدا بر مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک غلبه داشت. همچنین، نگرش نظامی نتیجه منحصر و محدود شدن اجرای استراتژی به صحنه رویارویی نظامی یا میدان جنگ نیز بود. در واقع، گرچه رویکرد غالب در این گفتمان رویکرد دفاع‌محور بود و بیش از آنکه تهاجم در دستور کار باشد، دفاع مورد توجه بود، اما چون در نهایت همه چیز در قالب جنگ و در درون مرزهای صحنه جنگ تعریف می‌شد و فراتر از آن جایی برای سخن گفتن از استراتژی وجود نداشت، نگرش غالب اساساً چیزی جز نگرش نظامی نبود (ر.ک: درویشی سه‌تلائی، ۱۳۹۰: ۳۸-۲۳۷).

۶) منطق همکاری: با وجود نظامی‌بودن استراتژی، مناسبات استراتژیک در این گفتمان به دلیل غلبه رویکرد دفاع‌محور از منطق همکاری تبعیت می‌کند. اگر قواعد کلی حاکم بر مناسبات استراتژیک را بر اساس منطقی که به افکار و اندیشه‌ها و حرکات و اقدامات در درون یک گفتمان جهت می‌دهد در نظر بگیریم، مناسبات استراتژیک در قالب یک یا ترکیبی از چند منطق همکاری، نزاع، سلطه، رقابت و اقیان قابل بررسی است (ر.ک: افتخاری، ۱۳۸۰: ۵۲۵-۵۰۵؛ Bueno de Mesquita, 2003) که از این میان در گفتمان سنتی، منطق همکاری بیش از دیگر منطق‌ها بر مناسبات حاکم است. در حقیقت، غلبه منطق همکاری بر مناسبات استراتژیک

در این گفتمان، نتیجه طبیعی رویکرد دفاع‌محور است و اهمیت بقا و موجودیت و تلاش برای حفظ آن باعث می‌شود منطق همکاری بیش از منطق‌های دیگر امکان بروز و ظهور بیابد.

۷) ماهیت ذهنی: با وجود غلبه نگرش نظامی که در ظاهر بیشتر ماهیت عینی دارد تا ذهنی، ماهیت استراتژی و تفکر استراتژیک در گفتمان سنتی بنا به دلایلی، بیش از آنکه عینی باشد، ذهنی است. نخستین و شاید مهمترین دلیل این وضعیت را باید در شخصی‌بودن هنر جنگ به عنوان تعریف استراتژی جستجو کرد. همچنان‌که گفته شد، استراتژی در این گفتمان بیشتر مبنایی فردی دارد و نتیجه برتری استعداد استراتژیست‌هاست.

دلیل دیگر این وضعیت را باید در مناسبات زیستی و اجتماعی خاص گفتمان مذکور یافت. این مناسبات بیش از آنکه عینی و آشکار باشند، ماهیتی ذهنی دارند و همچنین ابزارها و وسایل در اختیار یک استراتژیست هم بیش از آنکه تشکیل شده از عناصر مادی باشند، نتیجه توانایی‌های ذهنی وی هستند (ر.ک: درویشی سه‌تالانی، ۱۳۹۰: ۷۷-۶۳). در واقع، گرچه در این گفتمان نتیجه در میدان جنگ تعیین می‌شود، اما عامل برتری یا شکست عنصری مادی نیست و به همین دلیل هم نمی‌توان برای استراتژی ماهیتی مادی، عینی و ملموس در نظر گرفت. با بررسی گفتمان‌های دیگر این تفاوت‌ها را بهتر و بیشتر می‌توان دریافت.

۲. گفتمان فراستی

با تغییر شرایط اجتماعی و زیستی جوامع انسانی از وضعیت بدوی به مدنی، تحولاتی در وضعیت امنیتی و سیاسی کلی این جوامع پدید آمد و به تبع آن در عناصر و مؤلفه‌های استراتژی نیز تغییراتی بنیادین صورت گرفت (ر.ک: خلیلی، ۱۳۸۴: ۷۵۰-۷۴۶). با عنایت به تفکیکی که میان دو مفهوم متفاوت از امنیت و سیاست بر اساس تغییر در این مناسبات اجتماعی و زیستی می‌توان قایل شد، گفتمان فراستی را باید در بردارنده ویژگی‌هایی جدید برای استراتژی دانست که با عناصر و مؤلفه‌هایی که برای آن در گفتمان سنتی برشمرده شد و همچنین با ویژگی‌هایی که در گفتمان‌های بعدی دارد، کاملاً متفاوت است که در ادامه به بررسی این ویژگی‌ها می‌پردازیم:

(۱) **جامعه مدنی:** زیست انسانی در جوامع بدوی بیشتر مبتنی بر شکار، زندگی شبانی و کوچ‌نشینی بود که در آن عنصر سرزمین از اهمیت لازم برخوردار نبود، اما با روی آوردن جوامع شکار و شبانی به کشاورزی، زمینه برای استقرار گروه‌های انسانی در سرزمینی مشخص فراهم گردید و بدین ترتیب، بستر ورود به زندگی شهری و مدنی مهیا شد. البته، فاصله شکل‌گیری جوامع کشاورزی تا ورود به زندگی مدنی به صورت تدریجی و در دوره زمانی طولانی طی شد (ر.ک: دورانت، ۱۳۷۰: ۲۸-۳۰؛ لیتون، ۱۳۷۴: ۱۴۵-۱۲۶؛ دیاکوف، ۱۳۵۳: ۱۰۰-۹۷).

با گسترش جوامع کشاورزی، زندگی گروهی تحت حاکمیت فرمان‌روای مشخص و در محدوده سرزمینی مشخص شکل گرفت و بدین ترتیب، شکل اولیه دولت دارای سرزمین در مقیاس قبیله‌ای تحقق یافت که با گذر زمان و اتحاد قبایل با یکدیگر به ایجاد نظام‌های سیاسی مقتدر در محدوده‌های سرزمینی گسترده انجامید. با ورود جوامع انسانی به این مرحله از حیات جمعی، به تدریج جنگ و نزاع برای کسب سرزمین بیشتر یا حتی برای دفاع از سرزمین و قلمرو خود در دستور کار دولت‌های متحد قبیله‌ای و طایفه‌ای قرار گرفت و به موازات گسترش سازمان رسمی سیاسی، زمینه را برای تشکیل واحدهای نظامی گسترده به عنوان نیروی حافظ و مدافع دولت و نیز غلبه نگرش نظامی فراهم کرد (ر.ک: جمشیدی، ۱۳۸۳).

با رخ دادن این تحولات در حوزه زندگی جمعی و به تبع آن در وضعیت و جایگاه امنیتی و در نهایت، در شیوه حکمرانی سیاسی، طبعاً دیگر تعریف پیشین از استراتژی کاربرد نداشت و بایستی تعریفی جدید که حاوی رابطه میدان جنگ و وضعیت سیاسی یا به عبارت دیگر، ابزارهای نظامی و اهداف سیاسی باشد، شکل می‌گرفت که این تعریف جدید از استراتژی چیزی جز هنر فرماندهی نظامی نبود.

(۲) **هنر فرماندهی نظامی:** به واسطه تبعیت از وضعیت امنیتی و شیوه حکمرانی سیاسی در گفتمان سنتی، سه عنصر اساسی یعنی سازمان‌دهی، مدیریت و هدف به صورت مشخص در مفهوم هنر جنگ وجود نداشت، در حالی که استراتژی به مفهوم هنر فرماندهی نظامی بدون سازمان‌دهی، مدیریت و هدف کاملاً بی‌معناست. وقتی سخن از هنر راهبری یا فرماندهی نظامی به میان می‌آید، قاعدتاً بایستی ابتدا نیروی نظامی منسجم که در آن سلسله‌مراتب فرماندهی

معنادار باشد، وجود داشته باشد. اگر چنین ارتشی و با چنین سازمان‌دهی وجود داشته باشد، طبعاً بایستی مدیریت یا فرماندهی نظامی در رأس آن باشد و بالاخره اینکه، وجود این سازمان‌دهی و مدیریت، در خدمت هدفی مشخص باشد. بنابراین، هنر راهبری و فرماندهی نظامی بیش از آنکه دلالت بر هنر جنگیدن داشته باشد، دلالت بر مدیریت جنگ دارد (افتخاری، ۱۳۸۴: ۲۳) که به عنوان تعریف استراتژی در این گفتمان، جایگزین تعریف استراتژی در گفتمان سنتی می‌شود.

۳) رویکرد جنگ‌محور: با ایجاد ارتباط میان صحنه نبرد نظامی و عرصه سیاسی به تبع رابطه تنگاتنگ سازمان رسمی سیاسی و نیروی منسجم نظامی و با تحول تعریف استراتژی از هنر جنگ به هنر فرماندهی نظامی، نه تنها استراتژی دیگر نمی‌توانست محدود به میدان نبرد نظامی باقی بماند، بلکه بیش از پیش باید به جنگ و پیروزی در آن می‌اندیشید.

در واقع، با ورود به شرایطی که در آن جنگ ادامه سیاست تلقی می‌شود و به دلیل تمایل حکمرانان سیاسی برای گسترش قلمرو و جمعیت تحت نفوذ خود در قالب جنگ توسعه‌طلبانه است که زمینه غلبه رویکرد جنگ‌محور فراهم می‌شود (ر.ک: عبدالله‌خانی، ۱۳۸۲: ۵۲). به عبارت دیگر، بر خلاف گفتمان سنتی که در آن جنگ برای دفاع از بقا و منفعت فرد یا گروه حامی وی بود و نه تنها رویکرد تهاجمی وجود نداشت، بلکه تمایل سیاسی برای آن هم مطرح نبود، در گفتمان فراستنی، هم رویکرد تهاجمی و جنگ‌محور غلبه دارد و هم تمایل سیاسی برای پیگیری آن وجود دارد.

۴) سطح اجتماعی: گفتمان فراستنی از نظر سطح به‌کارگیری استراتژی نیز با گفتمان سنتی متفاوت است. همچنان که در گفتمان سنتی، استراتژی معطوف به موجودیت فردی و گروهی بود، در گفتمان فراستنی به واسطه گذر جوامع انسانی از وضعیت زیستی پیشین و شکل‌گیری سطح روابط اجتماعی، کاربرد استراتژی را نیز در همین سطح باید جستجو کرد. سطح اجتماعی آن گونه که جامعه‌شناسان معتقدند، مبتنی بر مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی است که با سطح زندگی فردی و گروهی متفاوت است (ر.ک: Tonnies, 2002). بنابراین، با شکل‌گیری این سطح از روابط، طبعاً استراتژی نیز نمی‌تواند در سطح پیشین باقی بماند. ارتقای استراتژی به سطح اجتماعی را در تغییر تعریف و رویکرد آن هم ملاحظه کردیم و در تغییر

نگرش، منطق مناسبات استراتژیک و ماهیت استراتژی هم که در ادامه بررسی می‌کنیم، قابل مشاهده است.

۵) **نگرش سیاسی:** تعریف استراتژی به هنر جنگ با شرایطی از تاریخ حیات انسانی مطابقت داشته است که رابطه میان هدف، وسیله و روش یا به صورت کامل برقرار نبوده و یا صرفاً در حوزه نظامی مصداق داشته است. این در حالی است که با برقراری رابطه میان این عناصر، کاربردهای غیر نظامی آن نیز گسترش یافته و اساساً وجه تمایز گفتمان فراستی استراتژی با گفتمان پیشین در همین ایجاد ارتباط با گستره غیر نظامی است که در عین تغییر در هدف، ابعاد جدید مدیریت و سازمان‌دهی را نیز به آن افزوده است.

بدون توجه به ماهیت و انواع مختلف نظام‌های سیاسی، با شکل‌گیری حاکمیت سیاسی به عنوان سازمان رسمی و به تبع آن با ایجاد نیروی نظامی منسجم برای حفظ و گسترش قلمرو این موجودیت بود که رابطه میان هدف سیاسی و ابزار نظامی ایجاد شد و آن گونه که کلازویتس معتقد است جنگ ادامه سیاست تلقی شد (Clauswitz, 1976: 87). بدین ترتیب بود که استراتژی معنایی جز روش به کارگیری ابزار نظامی برای اهداف سیاسی نداشت و معنای واقعی این تحول را می‌توان در تغییر از نگرش نظامی صرف به نگرش سیاسی یافت.

۶) **منطق سلطه/ نزاع:** تغییر در نگرش به استراتژی طبعاً بدون تغییر در منطق مناسبات استراتژیک بی‌معنی است. هرچند هم‌کاری به عنوان منطق گفتمان سستی از مناسبات استراتژیک قابل حذف نیست و همواره به تبع غلبه آن گفتمان قابل بروز و ظهور است، اما این منطق با مؤلفه‌های گفتمان فراستی مطابقت ندارد. بدین ترتیب، به تبع شکل‌گیری حاکمیت‌های دیوان‌سالار نظامی در قالب نظام فئودالی یا امپراتوری و به دلیل نوع روابطی که میان آنها با جامعه و با دیگر حاکمیت‌ها برقرار است (ر.ک: بلوخ، ۱۳۶۳؛ توسیدید، ۱۳۷۷) و همچنین، به واسطه رویکرد جنگ‌محور و نگرش سیاسی حاکم بر این گفتمان، منطق سلطه و نزاع جایگزین منطق همکاری در آن گفتمان می‌شود.

۷) **ماهیت عینی:** بروز و ظهور گفتمان فراستی در ماهیت استراتژی نیز اثر خود را آشکار می‌کند. بر خلاف گفتمان سستی که در آن استراتژی بنا به مقتضیات اجتماعی و زیستی بیشتر ماهیت ذهنی داشت و مبتنی بر استعدادهای ذهنی فرد یا حداکثر برگرفته از ارزش‌ها و هنجارهای

قبیله‌ای بود که باز هم ماهیت ذهنی داشتند، در گفتمان فراستی اولاً به دلیل اهمیت یافتن سرزمین به عنوان عنصر کاملاً مادی و عینی، ثانیاً به واسطه رسمیت یافتن حاکمیت سیاسی و با ملموس و عینی شدن رابطه فرمان‌روا و فرمانده نظامی و بالاخره، به دلیل افزایش ابزارهای نظامی (ر.ک: درویشی‌سه‌تالانی، ۱۳۹۰: ۷۳-۷۰)، به تدریج زمینه برای کاهش اثرگذاری عناصر ذهنی از یک سو و به موازات آن، افزایش اثرگذاری عناصر مادی و عینی از سوی دیگر فراهم شد. به دنبال ورود این عناصر و مؤلفه‌ها در عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی، ماهیت استراتژی نیز عینی‌تر شد و تفکر استراتژیک، روشی عینی برای به کارگیری ابزارهای مادی نظامی در راستای گسترش قلمرو ارضی و جمعیت به عنوان اهداف ملموس سیاسی تلقی شد.

۳. گفتمان مدرن

با وجود تفاوت‌هایی که میان گفتمان سنتی و فراستی برشمردیم، هر دو گفتمان در قیاس با گفتمان مدرن گسستی معرفت‌شناختی دارند که به واسطه آن تحولاتی بنیادین در عناصر و مؤلفه‌های استراتژی ایجاد شده است. در واقع، هرچند تحول در مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک، تحولی تکاملی و پیوسته بوده است، اما آنچه باعث می‌شود از گفتمان‌های مختلف در این زمینه نام ببریم، گسست‌های معرفتی است که به واسطه آنها به همان ترتیب که از گفتمان سنتی و فراستی سخن به میان آمد، از گفتمان‌های مدرن و فرامدرن نیز سخن گفته می‌شود. مبنای این گسست را باید در نوع نگرش متفاوت به انسان و تاریخ و به تبع آن در تعریف متفاوت از رابطه دانش و قدرت یافت که به واسطه آن، نه تنها در نظام روابط اجتماعی، بلکه در وضعیت امنیتی و سازمان رسمی سیاسی و مرجع اقتدار دارای انحصار کاربرد مشروع زور نیز تفاوت ایجاد می‌شود (ر.ک: پوجی، ۱۳۷۷: ۷۸-۷۲) و به تبع آن، شکلی نوین از استراتژی بر مبنای هویت اجتماعی و سیاسی با مشخصه‌های زیر در چارچوب مرزهای ملی شکل می‌گیرد:

(۱) **جامعه ملی:** نظام‌های دولت-شهر یا امپراتوری به عنوان اشکال اولیه دولت که از ترکیب و اتحاد قبایل مختلف ساخته شدند، به هیچ وجه به عنوان دولت مدرن شناخته نمی‌شوند، اما بر مبنای همان‌ها و در واقع، در غیریت با آنها بود که اشکال جدید دولت مدرن شکل گرفت.

نظام‌های دولت-شهر و امپراتوری به جای سازمان سیاسی منسجم و یکپارچه، مبتنی بر نوعی سلسله‌مراتب پیچیده اجتماعی به نام فئودالیسم بودند. در چنین وضعیتی پادشاه، امپراتور یا فئودال از حاکمیت سیاسی بی‌چون و چرا برخوردار نبودند و همواره هم‌عرض با فرمان‌روایی آنها فرمان‌روایان دیگری نیز در میان اربابان کلیسا و اشراف وجود داشت. جامعه و حاکمیت، در هم تنیده و غیر قابل انفکاک بودند. حتی وفاداری و اطاعت از فرمان‌روا هم پایدار و باثبات نبود و در اغلب موارد، سیاست جزئی از دین و حاکم سیاسی تابع کلیسا بود. همچنین، قانون واحد و یکنواختی که برای همه قابل تبعیت باشد وجود نداشت و رسم و سنت تعیین‌کننده نظام روابط اجتماعی بود (ر.ک: وینسنت؛ ۱۳۷۱: ۳۵-۳۲). این شرایط همگی حکایت از آن داشت که جامعه ملی و حاکمیت ملی هنوز شکل نگرفته بودند.

با تداوم همین وضعیت و در پاسخ به ناامنی حاصل از این شرایط بود که ضرورت بروز و ظهور شکل جدیدی از اقتدار در قالب دولت مطلقه مدرن ملی شکل گرفت. این نظام جدید اجتماعی-سیاسی، از یک سو تمامی تعلقات اجتماعی را در ذیل شهروندی و تمامی تعلقات سیاسی و حتی دینی را در ذیل دولت یکپارچه ملی و از سوی دیگر، همه آنها را در ذیل حاکمیت مقتدر ملی سازمان‌دهی کرد و به تمامی تفاوت‌ها در قالب جامعه ملی پایان بخشید (ویر، ۱۳۷۵: فصل اول؛ کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۱۱۵-۱۱۲). با توجه به چنین تحولاتی بود که دیگر تعریف پیشین از استراتژی کارساز نبود و باید تعریفی متناسب با شرایط نوین و در چارچوب مرزهای ملی شکل می‌گرفت.

۲) علم و هنر مدیریت منابع ملی: با شکل‌گیری دولت-ملت مبتنی بر جامعه ملی، هدف استراتژی دیگر نمی‌توانست منحصر به میدان نبرد و بعد نظامی باشد و بایستی به سطح ملی و بعد سیاسی ارتقاء می‌یافت. همچنین، با افزایش گستره مفهومی و کاربردی استراتژی دیگر نمی‌شد بر ماهیت ذاتی آن تأکید کرد و باید بعد اکتسابی استراتژی بیش از بعد ذاتی آن یا حداقل هم‌سطح با آن مورد توجه قرار می‌گرفت.

با شکل‌گیری جامعه ملی، استراتژی هم به لحاظ نظری و هم در مقام کاربرد گسترش یافت و نمود این گستردگی را در تعریف آن به وضوح می‌توان شاهد بود. همچنان‌که گفته شد، استراتژی به معنی هنر فرماندهی نظامی که با جامعه مدنی و گفتمان فراستی مطابقت داشت، توسط هنری

لوید تدوین شد. وی استراتژی را به معنی استفاده از «نیروی نظامی» برای پیروزی در صحنه «نبرد نظامی» تلقی می‌کرد و متمرکز بر نحوه به کارگیری نیروهای مسلح در صحنه نبرد یا به عبارت دیگر، هنر مدیریت جنگ بود، اما این معنا از استراتژی توسط کلازویتس تحولی اساسی یافت؛ زیرا وی این مفهوم از استراتژی را به تاکتیک تعبیر کرد و استفاده از نیروی نظامی برای دستیابی به هدف جنگ (سیاست) را مبنای تعریف جدید از این مفهوم قرار داد.

کلازویتس با تأکید بر این نکته که «جنگ ادامه سیاست است، اما با ابزاری دیگر» (Clauswitz, 1976: 87)، جنگ را به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به هدف سیاسی تعبیر کرد و بدین ترتیب، نه تنها میان ابزار نظامی و هدف سیاسی ارتباط برقرار کرد، بلکه استراتژی را از بعد نظامی فراتر برد و به ابعاد سیاسی و اقتصادی نیز سرایت داد.

به واسطه همین تحول بود که حتی در تعاریف استراتژی نظامی هم به گونه‌ای تجدید نظر شد که بهره‌گیری از توان و امکانات نظامی برای دستیابی به اهداف سیاسی یا به کارگیری تمامی امکانات نظامی و غیرنظامی برای دستیابی به اهداف جنگ مورد توجه قرار گرفت (ر.ک: Earl, 1976) و استراتژی نه تنها به هنر تخصیص و کاربرد ابزار نظامی برای تحصیل اهداف سیاسی (Liddell Hart, 1967: 335) محدود نماند، بلکه به علم مدیریت تمامی منابع ملی برای دستیابی به اهداف و مقاصد ملی تعریف شد (ر.ک: کالینز، ۱۳۸۳: فصل اول).

۳) رویکرد توسعه‌محور: ارتقای سطح استراتژی از فروملی به ملی در گفتمان مدرن و طرح استراتژی در گستره ملی، زمانی بیشتر جلب توجه کرد که رویکرد غالب از تمرکز بر صحنه نبرد و به کارگیری تمامی ابزارهای نظامی، سیاسی و اقتصادی برای پیروزی در جنگ به علم و هنر مدیریت منابع ملی برای توسعه در تمامی ابعاد در دستور کار قرار گرفت (ر.ک: Mcnamara, 1968). در واقع، در این گفتمان جنگ دیگر نه تنها هدف سیاسی نیست تا به عنوان دستور کار ذاتی دولت‌ها پیگیری شود، بلکه تمایل بیشتر دولت‌ها بر پرهیز از جنگ و سوق دادن تمامی منابع ملی به سمت توسعه است.

پیگیری این رویکرد به نوعی بیش از آنکه دفاع یا تهاجم را در دستور کار قرار دهد، توسعه توان‌مندی‌ها برای دستیابی به بازدارندگی را در دستور کار جوامعی که به این سطح از بلوغ اجتماعی و سیاسی رسیده‌اند، قرار می‌دهد و حتی جنگ و ابزارهای نظامی نیز در خدمت افزایش توان‌مندی برای توسعه قرار می‌گیرند.

۴) **سطح ملی:** طبعاً زمانی که سخن از علم و هنر مدیریت منابع ملی است، نمی‌توان سطحی غیر از ملی را برای استراتژی در نظر گرفت، اما این سطح از استراتژی صرفاً به معنی ارتقای اهداف از نظامی و سیاسی به ملی نیست، بلکه هم‌زمان ناظر بر ارتقای ابزارها و روش‌ها نیز هست. به واسطه همین تغییرات است که توسعه به عنوان مفهومی دربرگیرنده همه این عناصر در کنار یکدیگر و همچنین، به عنوان رویکرد غالب که ارتباط میان آنها را برقرار می‌کند، مورد توجه قرار می‌گیرد. آنچه از آن با عنوان استراتژی کلان ملی یاد می‌شود (ر.ک: کالینز، ۱۳۸۳) چیزی جز این سطح از استراتژی نیست که بیش از آنکه دفاع یا تهاجم را مبنای حرکت و اقدام قرار دهد، بازدارندگی مبتنی بر توسعه توان‌مندی‌های درونی از یک سو و افزایش تعاملات با دیگر موجودیت‌های ملی در محیط بیرونی را در کانون توجه قرار می‌دهد.

۵) **نگرش مدیریتی:** با در دستور کار قرار گرفتن رویکرد توسعه‌محور در سطح ملی، استراتژی از نگرش سیاسی حاکم بر گفتمان فراستی نیز فراتر می‌رود و بر نگرش مدیریتی استوار می‌شود. در واقع، نوعی تناسب میان دیگر ویژگی‌های استراتژی در این گفتمان و نگرش مدیریتی حاکم بر آن وجود دارد. نگرش سیاسی حاکم بر گفتمان فراستی بیشتر ناظر بر اراده سیاسی حاکم یا فرمان‌روا در راستای تأمین منافع خود بود و به هیچ وجه نمی‌توان آن را نگرش فراگیر و جامع در سطح ملی تلقی کرد، در حالی که نگرش مدیریتی نه تنها مبتنی بر منافع شخصی نیست و کارآمدی نظام سیاسی را بر مبنای برنامه‌ریزی استراتژیک مورد توجه قرار می‌دهد، بلکه بیش از توانایی‌های ذاتی بر قابلیت‌های اکتسابی تأکید دارد. به عبارت دیگر، آنچه در این سطح از استراتژی مهم است، علم و هنر مدیریت منابع ملی یا برنامه‌ریزی مبتنی بر قابلیت‌های ذاتی و اکتسابی برای استفاده بهینه از منابع قابل دسترس و محتمل در راستای دستیابی به اهداف بخشی و ملی است که در قالب مدیریت استراتژیک مورد توجه قرار می‌گیرد (ر.ک: سرتو و پیتر، ۱۳۸۰).

۶) **منطق رقابت / سلطه / نزاع:** تغییر نگرش حاکم بر استراتژی در سطح ملی، منطق مناسبات استراتژیک را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. همچنان‌که پیش از این نیز گفته شد، منطق مناسبات استراتژیک در گفتمان سنتی، منطق همکاری و در گفتمان فراستی به تبع نگرش سیاسی حاکم، منطق سلطه و نزاع بود، بنابراین با غلبه نگرش مدیریتی (ر.ک: کوپین و

همکاران، ۱۳۷۶) دیگر نمی‌توان منطق‌های پیشین را بر مناسبات استراتژیک حاکم دانست. نگرش مدیریتی بیش از آنکه مبتنی بر منطق سلطه یا نزاع باشد، مبتنی بر منطق رقابت است، اما امکان چرخش آن به سوی منطق سلطه و نزاع نیز وجود دارد.

منطق رقابت در گفتمان مدرن استراتژی به این معنی است که میان واحدهای ملی در عرصه بین‌المللی رقابت بر سر کسب منافع بیشتر است. طبیعی است که این رقابت در مواردی که دو واحد ملی غیر هم‌سطح با یکدیگر رویاروی می‌شوند، ممکن است به سمت منطق‌های پیشین نیز متمایل شود، اما در مواردی که دو یا حتی چند واحد ملی هم‌سطح با یکدیگر در ارتباط هستند، منطق حاکم چیزی جز منطق رقابت در چارچوب منافع ملی این واحدها نیست.

(۷) **ماهیت عینی - ذهنی:** استراتژی ملی بیانگر به‌کارگیری تمامی توان‌مندی‌های مادی و معنوی دولت- ملت به منظور بهره بیشتر در عرصه رقابت با سایر واحدهای سیاسی است. بنابراین، هم عناصر مادی و عینی و هم مؤلفه‌های معنوی و ذهنی در آن دخیل هستند. با وجود اینکه بیشتر اهداف، وسایل و روش‌ها ماهیت عینی دارند و غلبه آنها بیشتر جلب توجه می‌کند، اما مؤلفه‌های معنوی و ذهنی نظیر ایدئولوژی، حافظه تاریخی، روحیه و منش ملی و ... (ر.ک: مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۳۸-۱۹۷) که سازنده فرهنگ عمومی، سیاسی و استراتژیک هستند نیز در ترسیم اهداف، تأمین وسایل و به‌کارگیری روش‌ها مؤثر هستند.

۴. گفتمان فرامدرن

شکل‌گیری دولت- ملت را نه تنها باید نقطه عطفی برای بروز و ظهور و در نهایت غلبه گفتمان مدرن، بلکه بایستی منشأ پیدایش زمینه‌های گفتمان فرامدرن نیز تلقی کرد. در واقع، گفتمان فرامدرن از یک سو ریشه در شکل‌گیری جامعه و حاکمیت ملی دارد، با این تفاوت که به جای اصالت دادن به حاکمیت مطلقه و منافع ملی، حاکمیت دموکراتیک و مصالح بشری را در کانون توجه قرار می‌دهد و به دنبال جهانی کردن آنهاست. از سوی دیگر، گفتمان فرامدرن ریشه در تحولات تکنولوژیک ناشی از جهانی‌شدن اطلاعات و ارتباطات دارد. به عبارت دیگر، گفتمان مدرن به دولت‌های ملی اصالت داده و آنها را شکل‌نهایی حکومت تلقی می‌کند، در

حالی که گفتمان فرامدرن به دولت‌های ملی به دید کارگزاران موقت برای رسیدن به هدف نهایی که حاکمیت جهانی مبتنی بر برابری، صلح و آزادی جهانی است، می‌نگرد. گرچه گفتمان فرامدرن گفتمانی در حال تکوین است و زمان و شیوه تکوین آن بستگی به نحوه بازیگری جریان‌های رئالیستی، انترناسیونالیستی و ایده‌آلیستی در درون گفتمان مدرن دارد، اما رویارویی استراتژی‌ها در گفتمان مدرن بر اساس منطق رقابت، سلطه یا نزاع این نکته را آشکار کرده است که این گفتمان قابلیت غلبه دائمی ندارد و پس از آن، گفتمانی با ویژگی‌های زیر در حال تکوین است:

۱) **جامعه جهانی:** شکل‌گیری جامعه جهانی نتیجه جهانی‌شدن دموکراسی (نه لزوماً از نوع غربی) از یک سو و جهانی‌شدن جریان و محتوای اطلاعات از سوی دیگر است که در عین افزایش زمینه‌های رقابت و منازعه در سطح جهانی، زمینه‌های هم‌کاری بین‌المللی و فرادولتی را نیز گسترش می‌دهد. گرچه شاید سخن گفتن از نقطه آغاز برای پیدایش این گفتمان دقیق نباشد، اما نخستین گام‌های رسمی سیاسی برای شکل‌گیری آن را باید در تلاش‌های بین‌المللی به منظور ایجاد جامعه ملل و سپس سازمان ملل به دنبال جنگ‌های جهانی اول و دوم یافت.

البته، از نظر فلسفی، مبنای شکل‌گیری ایده جامعه جهانی را باید قدیمی‌تر دانست. مراجعه به آثار امانوئل کانت آشکار می‌کند که مبنای فلسفی نگرش ایده‌آلیستی که به جای چهره سیاسی دولت مدرن بر چهره اخلاقی و هنجاری آن تأکید می‌کند (ر.ک: گالی، ۱۳۸۲: فصل دوم؛ Matthewes, 1989: 162-177) را بایستی ریشه‌دارتر تلقی کرد، اما با شکل‌گیری تهدیدهای بین‌المللی و جهانی در نتیجه بروز جنگ‌های جهانی بود که جامعه جهانی هویت یافت و تلاش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای جلوگیری از چنین تهدیدهایی را در دستور کار قرار داد.

این تمایلات در دوران جنگ سرد در عین گسترش در سایه روابط خصمانه غرب و شرق قرار داشتند، ولی با پایان این دوران و برتری آمریکا در این رویارویی، زمینه‌های ظهور و بروزشان آشکار شد و در ابتدا بر اساس تمایلات سلطه‌طلبانه آمریکا پیش رفت، اما به زودی مشخص شد که نه تنها در این چارچوب پیش نخواهد رفت، بلکه در مسیری حرکت

می‌کند که هر تمایلی غیر از حاکمیت مردم بر مردم در چارچوب هویت‌های متکثر و متفاوت را بر نمی‌تابد. در این چارچوب، معنای استراتژی در گستره جهانی چیزی جز «مهندسی جهانی» نیست.

۲) **مهندسی جهانی:** با شکل‌گیری جامعه جهانی طبعاً دیگر سخن گفتن از اهداف ملی به نحوی که با اهداف و آرمان‌های جهانی در تعارض باشد، بی‌معنی است و منطقاً این اهداف و آرمان‌ها را با وسایل و روش‌های پیشین نیز نمی‌توان تأمین کرد. بنابراین، گرچه ماهیت ثابت استراتژی که همان ارتباط میان اهداف، وسایل و روش‌هاست حفظ می‌شود، اما تعریف استراتژی تغییر می‌کند و از علم و هنر مدیریت منابع ملی به علم و هنر مهندسی جهانی تعبیر می‌شود.

در واقع، استراتژی ملی به معنی علم مدیریت تمامی منابع ملی برای دستیابی به اهداف که از آن به استراتژی کلان یا بزرگ تعبیر می‌شد، در قیاس با استراتژی بزرگ آن گونه که هلموت اشمیت مورد توجه قرار می‌دهد (اشمیت، ۱۳۷۳: ۲۲) دیگر جامع تلقی نمی‌شود و در مقابل نگرش‌های منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی به استراتژی، نمی‌توان آن را بزرگ و حتی کلان تلقی کرد. به عبارت دیگر، با وجود اینکه عناصر سازنده استراتژی تغییر نمی‌کند و ماهیت علمی و هنری آن هم به قوت خود باقی است، اما در این شرایط استراتژی مجموعه‌ای از تصمیمات است که ارتباط میان اهداف، وسایل و روش‌ها را در گستره‌ای فراتر از مرزهای ملی برقرار می‌کند (ر.ک: افتخاری، ۱۳۸۴: ۳۲-۳۱).

۳) **رویکرد صلح‌محور:** تحول استراتژی در گفتمان فرامدرن فقط به تغییر در بسترهای اجتماعی و تعریف آن محدود نمی‌شود و نشانه‌های آن را در تغییر رویکرد از جنگ و توسعه به صلح نیز می‌توان شاهد بود. به واسطه این تغییر است که امنیت دیگر نه تنها با دفاع، جنگ و حتی بازدارندگی قابل تأمین نیست، بلکه با گسترش زمینه‌های همکاری، ایجاد وابستگی متقابل و نهادسازی مشترک است که می‌توان به حفظ و تأمین آن دست یافت (Beer, 2003; Betts, 1992). البته، رویکرد صلح‌محور نیز در درون خود دارای تنوع است. این رویکرد دارای طیفی است که از صلح منفی مبتنی بر کاهش احتمال جنگ و حل و فصل منازعات (Bandow, 1992-3) تا صلح مثبت مبتنی بر حذف خشونت‌های ساختاری

(Gultung, 1990) و همچنین، صلح رادیکال مبتنی بر حذف سلطه و صلح‌سازی را در بر می‌گیرد (ر.ک: عبدالله‌خانی، ۱۳۸۲: ۵۳؛ Luck, 1992-3).

۴) سطح فرادولتی: گفتمان فرامدرن پیوندی ناگسستنی با سطح فرادولتی استراتژی دارد؛ زیرا حتی اگر دولت‌های ملی در این گفتمان نیز به عنوان مهم‌ترین موجودیت‌های سیاسی مطرح باشند، بسیاری وقایع خارج از حوزه اختیارات و توانایی‌های آنها قرار می‌گیرد. در واقع، گفتمان فرامدرن ذهنیتی که از زمان امضای قرارداد وستفالی در سال ۱۶۴۸ درباره نظام سیاسی بین‌المللی شکل گرفته بود را به چالش می‌کشد و این اصل که هر دولتی از اختیارات نامحدود در قلمرو حاکمیت خود برخوردار است (گادسون، ۱۳۸۶: ۱۴۳) را ابطال می‌کند.

تحولی که در استراتژی در این وضعیت رخ می‌دهد، ناشی از ارتقای اهداف، وسایل و روش‌ها از سطح ملی به فراملی یا به تعبیر دقیق‌تر فرادولتی است. به عبارت دیگر، به همان میزان که صلح و امنیت جهانی در کانون توجه قرار می‌گیرد و ابزارهای سنتی کشورداری ارزش خود را در پیگیری این اهداف از دست می‌دهند، روش بهره‌گیری از ابزارهای نوین برای پیگیری اهداف مذکور نیز دگرگون شده و از سطح مرزهای رسمی دولت-ملت فراتر می‌روند (ر.ک: Halpern, 1992; Brzezinski, 1993).

۵) رویکرد هویتی: هرچند رویکرد مدیریتی در گفتمان فرامدرن نیز حضور دارد، اما به واسطه تحولاتی که در بستر اجتماعی این گفتمان رخ داده است، استراتژی در اینجا مبنایی هویتی می‌یابد و نظم جدید بین‌المللی بر اساس این مبانی تعریف می‌شود. در واقع، ارتقای استراتژی از سطح ملی به سطح فرادولتی از یک سو و اهمیت بنیان‌های فرهنگی و تمدنی در تعریف منافع و امنیت ملی از سوی دیگر، باعث می‌شود نگرش مدیریتی که در سطح بخشی و ملی مورد توجه بود به نگرش هویتی ارتقا یابد. نماد بارز حرکت به سوی غلبه این رویکرد در استراتژی با توجه به تحولات دنیای پس از جنگ سرد را بر اساس مبانی نورنالیستی و نولیبرالیستی، در سخن‌گفتن از برخورد تمدن‌ها (Huntington, 1996) و پایان تاریخ (Fukuyama, 1992) می‌توان شاهد بود.

۶) منطق سلطه / اقتناع: پیگیری مهندسی جهانی یا بر اساس زور و اجبار صورت می‌گیرد یا بر اساس انگیزش درونی. بنابراین، در گفتمان فرامدرن استراتژی، هم منطق

سلطه و هم منطق اقناع بر مناسبات استراتژیک حاکم است. البته، باید توجه داشت که منطق سلطه نتیجه مناسبات مدرن است که به تدریج از کارآمدی آن کاسته می‌شود و به جای آن منطق اقناع کاربرد بیشتری می‌یابد، اما به هر حال جایگاه منطق سلطه را هم نمی‌توان نادیده گرفت. مبنای فکری منطق سلطه، قدرت سخت است و مبنای فکری منطق اقناع، قدرت نرم (ر.ک: Nye, 2004). بنابراین، به همان میزان که از ارزش کاربرد قدرت سخت کاسته می‌شود و بر اهمیت کاربرد قدرت نرم افزوده می‌گردد، منطق اقناع نیز به تدریج بیشتر جایگزین منطق سلطه می‌شود.

۷) ماهیت بینادذهنی / گفتمانی: تأثیر جهانی شدن سطح استراتژی و تغییر رویکرد و منطق آن را در تغییر ماهیتش نیز می‌توان شاهد بود. به واسطه این تحول است که استراتژی بیش از آنکه ماهیت عینی داشته باشد و مبتنی بر کاربرد ابزارهای مادی باشد یا حتی بیش از آنکه ماهیت ذهنی داشته باشد، ماهیتی بینادذهنی و گفتمانی می‌یابد. استراتژی به مفهوم مهندسی جهانی به دلیل هویت پایه بودن و اینکه بیشتر مبتنی بر ابزارهای قدرت نرم است، کنش‌های کلامی بیش از برداشت‌های ذهنی و پدیدارهای عینی و مادی در شکل‌دادن به آن سهم هستند.

جدول: تحول در مفهوم استراتژی بر اساس رویکرد تاریخی - گفتمانی

گفتمان‌ها ابعاد تحول	گفتمان سنتی	گفتمان فراستنی	گفتمان مدرن	گفتمان فرامدرن
زمینه اجتماعی	جامعه بدوی	جامعه مدنی	جامعه ملی	جامعه جهانی
تعریف	هنر جنگ	هنر فرماندهی نظامی	مدیریت ملی	مهندسی جهانی
رویکرد	دفاع‌محور	جنگ‌محور	توسعه‌محور	صلح‌محور
سطح	فردی-گروهی	اجتماعی	سازمانی / ملی	فرا دولتی
نگرش	نظامی	سیاسی	مدیریتی	هویتی
منطق	همکاری	نزاع / سلطه	رقابت / نزاع / سلطه	سلطه / اقناع
ماهیت	ذهنی	عینی	عینی - ذهنی	بینادذهنی / گفتمانی

نتیجه گیری

استراتژی نیز مانند سایر پدیده‌ها از یک سو به واسطه برخی ویژگی‌های خاص خود از پدیده‌های مشابه یا مرتبط جدا می‌شود و از سوی دیگر در درون خود دارای تنوع معنایی است. گرچه فهم بهتر و دقیق‌تر مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک مستلزم این است که در کنار زمینه‌های تمایز این مفهوم از مفاهیم هم‌پیوند، تقسیم‌بندی‌های درونی آن مورد بازشناسی قرار گیرد، اما در اینجا صرفاً بر بخشی از تقسیم‌بندی‌های درونی تمرکز شد و با بررسی فرایند تحول در مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک کوشیدیم هم زمینه‌های مغفول را شناسایی کرده و هم اهمیت توجه به نگرش تاریخی-گفتمانی را بیشتر آشکار کنیم.

همچنان که گفته شد، تفاوت رویکرد تاریخی-گفتمانی با رویکردهای دیگر این است که اولاً بر اساس نگاهی فراتاریخی و فرانظری، هر مفهوم از استراتژی و هر مرحله از تحول در تفکر استراتژیک را در چارچوب شرایط خاص تاریخی آن مورد توجه قرار می‌دهد و بر همان مبنا برای آن نظریه‌پردازی می‌کند و ثانیاً، نه تنها تحول در مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک را بدیهی نمی‌پندارد، بلکه به دنبال کشف منطق نهفته در پس آن است.

با مروری که بر ویژگی گفتمان‌های سنتی، فراستی، مدرن و فرامدرن استراتژی در بخش سوم این نوشتار صورت گرفت، نکات مذکور را به وضوح می‌توان دریافت. شرایط خاص تاریخی هر یک از گفتمان‌های مذکور از نظر زمینه اجتماعی، تعریف، رویکرد، سطح، نگرش، منطق و ماهیت که به اختصار در مورد آنها بحث شد و در قالب جدول فوق به صورت مقایسه‌ای ترسیم شده‌اند، به خوبی آشکار می‌کند که استراتژی و تفکر استراتژیک را به هیچ وجه نمی‌توان و نباید در قالب مفهوم و نظریه‌ای واحد مورد شناسایی و تعریف قرار داد. در عین حال، بایستی توجه داشت که تفاوت میان این ویژگی‌ها در هر گفتمان اتفاقی نیست و به همین دلیل نباید تحول از یک گفتمان به گفتمان دیگر را بدیهی فرض کرد.

در واقع، انسجام میان ویژگی‌های هر گفتمان به این دلیل است که همه آنها از نظام معرفتی خاص خود تبعیت می‌کنند که از نظام معرفتی گفتمان‌های دیگر متفاوت است و همین پیوستگی و انسجام درونی از یک سو و گسستگی و تفاوت با ویژگی سایر گفتمان‌ها از سوی

دیگر است که با فراهم شدن زمینه‌های زیستی و اجتماعی تحول، زمینه برای تغییر از یک گفتمان به گفتمان دیگر فراهم می‌شود.

به عبارت دیگر، تحول گفتمانی مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک تحولی بی دلیل نیست و تا مادامی که بسترهای زیستی و اجتماعی آن مهیا نباشد، امکان‌پذیر نمی‌شود. با این اوصاف، می‌توان چنین نتیجه گرفت که هرچند این چهار مفهوم از استراتژی به دیدگاه‌های نظری خاصی منتهی شده و با تحولات تاریخی متفاوتی در قالب چهار گفتمان سنتی، فراستی، مدرن و فرامدرن انطباق داشته‌اند، اما هیچ یک از این مفاهیم را نمی‌توان به نظریه یا حتی دوره خاصی محدود کرد.

نتیجه منطقی فراتاریخی و فرانظری بودن مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک این است که زمان‌مندی و مکان‌مندی آنها را به هیچ وجه نباید نادیده گرفت و در عین توجه به تقسیم‌بندی گفتمانی مذکور باید به شرایط زمانی و مکانی تحلیل توجه کرد. با این وصف در تحلیل استراتژیک، پیش از هر چیز باید توجه کرد که در چارچوب قواعد و بر اساس صورتبندی معرفتی کدام گفتمان اقدام به تحلیل می‌کنیم و سپس برای فهم بهتر آن گفتمان به شرایط مکانی نیز توجه کنیم. این نکته به ویژه در شرایطی که بحث از رویارویی استراتژی‌ها از جانب دو یا چند بازیگر در میان باشد، بیشتر اهمیت می‌یابد.

منابع

- ازغندی، علیرضا و جلیل روشندل (۱۳۷۴): *مسائل نظامی و استراتژیک معاصر*، تهران: سمت.
- اشموت، هلموت (۱۳۷۳): *استراتژی بزرگ*، ترجمه هرمز همایون‌پور، چ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۰): «جامعه شبکه‌ای؛ نسبت منفعت با امنیت در آغاز هزاره سوم»، *مطالعات راهبردی*، سال چهارم، شماره ۱۱ و ۱۲، صص ۴۶-۲۳.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۰): «منطق معادلات امنیت ملی»، *مطالعات راهبردی*، سال چهارم، شماره چهارم، صص ۵۰۵-۵۲۵.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۱): *روش طراحی استراتژی ملی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۴): «سیر تحول مطالعات استراتژیک؛ روندهای جهانی و تجارب ایرانی»، در: پژوهشکده مطالعات راهبردی، *استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۶۲-۱۹.
- بلوخ، مارک (۱۳۶۳): *جامعه فنودالی*، بهزاد باشی، تهران: آگاه.
- بوث، کن (۱۳۶۹): «تکامل اندیشه استراتژی»، در: بیلپس، جان و دیگران، *استراتژی معاصر؛ نظریات و خط‌مشی‌ها*، ترجمه هوشمند میرفخرایی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، صص ۶۴-۲۹.
- پستر، مارک (۱۳۷۶): «فوکو و نظریه عدم استمرار در تاریخ»، ترجمه حسینعلی نودزی، *تاریخ معاصر ایران*، سال اول، شماره ۱، صص ۹۰-۶۴.
- پوجی، جانفرانکو (۱۳۷۷): *تکوین دولت مدرن*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: انتشارات آگاه.
- توسیدید (۱۳۷۷): *تاریخ جنگ پلویونزی*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- ثقفی عامری، ناصر (۱۳۷۰): «استراتژی در فرایند تحول»، در: *مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم*، به اهتمام علی قادری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ثقفی عامری، ناصر (۱۳۷۳): *استراتژی و تحولات ژئوپلیتیک پس از دوران جنگ سرد*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۰): *مبانی و تاریخ اندیشه نظامی در ایران*، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۳): *مبانی و تاریخ اندیشه نظامی در جهان*، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد.
- خلیلی، رضا (۱۳۸۴): «امنیت، سیاست و استراتژی؛ تقارن تحول تاریخی-گفتمانی»، *مطالعات راهبردی*، سال هشتم، شماره ۳۰، صص ۷۶۴-۷۳۹.

خلیلی، رضا (۱۳۸۵)؛ «ایدئولوژی و استراتژی؛ نسبت‌سنجی مفهومی نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک»، *مطالعات راهبردی*، سال نهم، شماره ۳۴، صص ۷۸۸-۷۵۹.

دانشگاه امام حسین (۱۳۷۶)؛ *اصول و مبانی استراتژی*، تهران: دانشگاه امام حسین.

درویشی سه‌تالانی، فرهاد (۱۳۹۰)؛ *درباره جنگ و استراتژی*، قزوین: انتشارات آذرمدخت و اندیشه زرین.

دورانت، ویل (۱۳۷۰)؛ *تاریخ تمدن*، جلد اول، ترجمه احمد آرام، چاپ سوم: تهران: علمی و فرهنگی.

دیاکوف، ولادیمیر (۱۳۵۲)؛ *تاریخ جهان باستان*، ترجمه صادق انصاری و دیگران، تهران: نشر اندیشه.

سرتو، ساموئل و پاتول پیتر (۱۳۸۰)؛ *مدیریت استراتژیک*، ترجمه علی شمشانی، تهران: دوره عالی جنگ.

عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۲)؛ *نظریه‌های امنیت؛ مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، تهران: ابرار معاصر.

کاستلز، استفان و آلیستر دیویدسون (۱۳۸۲)؛ *مهاجرت و شهروندی*، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کالینز، جان.ام (۱۳۸۳)؛ *استراتژی بزرگ؛ اصول و رویه‌ها*، ترجمه کورش بایندر، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

کوبین، جیمز براین و همکاران (۱۳۷۶)؛ *مدیریت استراتژیک*، ترجمه محمد صائبی، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.

گادسون، روی (۱۳۸۶)؛ «امنیت فرادولتی»، در: شولتز، ریچارد و دیگران، *رویکردهای جدید در مطالعات امنیتی*، جلد اول، ترجمه سید محمدعلی متقی‌نژاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۱۹۹-۱۳۵.

گارنت، جان (۱۳۶۹)؛ «مطالعات استراتژیک و فرضیات آن»، در: بیلیس، جان و دیگران، *استراتژی معاصر؛ نظریات و خط‌مشی‌ها*، ترجمه هوشمند میرفرخایی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، صص ۲۸-۳.

گالی، وب (۱۳۸۲)؛ *فیلسوفان جنگ و صلح*، ترجمه حسن حکیمی، تهران: مرکز.

گری، کالین اس. (۱۳۸۵)؛ *ساختارشناسی راهبرد*، ترجمه علیرضا فرشچی، تهران: دانشگاه امام حسین (ع).

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۱)؛ *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ هشتم، تهران: نشر نی.

لطفیان، سعیده (۱۳۸۱)؛ *استراتژی و روش‌های برنامه‌ریزی استراتژیک*، چ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

لنسکی، گرهارد و جین لنسکی (۱۳۷۴)؛ *سیر جوامع بشری*، ترجمه ناصر موفقیان، چ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.

لینتون، رالف (۱۳۷۸)؛ *سیر تمدن*، ترجمه پرویز مرزبان، چ سوم: تهران: علمی و فرهنگی.

ملیک، جی. مهان (۱۳۸۴)؛ «سیر تکامل تفکر استراتژیک»، در: اسنایدر، کریگ ای، *امنیت و استراتژی معاصر*، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، صص ۱۰۱-۲۹.

مورگنتا، هانس. جی. (۱۳۷۴)؛ *سیاست میان ملتها*، حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

وبر، ماکس (۱۳۷۵)؛ *شهر در گذر زمان*، ترجمه شیوا کاویانی، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

وینسنت، اندرو (۱۳۷۱)؛ *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۲): *استراتژی نظامی آمریکا*، ترجمه جمشید سرمستانی، تهران: دوره عالی جنگ.

- Bailey, George (2007); "The Concept of Strategy as Understood in the Fields of Military Planning and Business Management". Available at: http://www.bef-battles.org.uk/pdf/methodology_2.pdf.
- Bandow, Doug (1992-3); "Avoiding War", *Foreign Policy*, Vol. 89, pp. 156-174.
- Beer, Francis (2003); "The Reduction of War and the Creation of Peace", in: Kittrie, Nicholas N. et.al, (eds), *The Future of Peace in the Twenty-First Century: Overcoming the Discontents of a Global Community*, Durham NC: Carolina Academic Press, pp. 73-77.
- Betts, Richard (1992); "Systems for Peace or Causes of War?", *International Security*, 17(1): 5-43.
- Bracker, Jeffrey (1980); "The Historical Development of the Strategic Management Concept", *Academy of Management Review*, 5(2): 219-224.
- Brzezinski, Zbigniew (1993); *Out of Control: Global Turmoil on the Eve of the Twenty-First Century*, New York: Scribner's.
- Bueno de Mesquita, Bruce (2003); *The Logic of Political Survival*, Massachusset: MIT Press.
- Clauswitz, Karl von (1976); *On War*, Michael Howard and Peter Paret (trans), Princeton: Princeton University Press.
- Earl, Edward (1976); *Makers of Modern Strategy*, New York: Athenaeum.
- Eccles, Henry (1976); *Military Concepts and Philosophy*, New Jersey: Rutgers University Press.
- Fukuyama, Francis (1992); *The End of History and the Last Man*, New York: Free Press.
- Galtung, J. (1985); "Twenty-Five Years of Peace Research: Ten Challenges and Some Responses", *Journal of Peace Research*, 22 (2): 141-158.
- Galtung, J. (1990); "Cultural Violence", *Journal of Peace Research*, 27 (3): 291- 305.
- Gray, Colin S. (1999); *Modern Strategy*, New York: Oxford University Press.
- Halpern, Morton H. (1992); *Self-Determination in the New World Order*, Washington DC: Carnegie Endowment for International Peace.
- Handel, Michael (2001); *Masters of War: Classical Strategic Thought*, 3rd edition, London: Frank Cass.
- Huntington, Samuel (1996); *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*, New York: Simon and Schuster.
- Liddell Hart, B. H. (1967); *Strategy: The Indirect Approach*, London: Faber.
- Luck, Edward (1992-3); "Making Peace", *Foreign Policy*, Vol. 89, pp. 137-155.
- Matthewes, Jessica Tuchman (1989); "Redefining Security", *Foreign Affairs*, Vol. 68, pp. 162-177.
- Mcnamara, Robert (1968); *The Essence of Security*, New York: Harper and Row.
- Nye, Joseph S. (2004); *Soft Power: The Means to Success in World Politics*, New York: Public Affairs.
- Skolovski, V.D (1983); *Militaty Strategy: Soviet Doctrine and Concepts*, London: Pallmall Press.
- Smith, Hugh (2004); *On Clausewitz: A Study of Military and Political Ideas*, New York: Palgrave Macmillan.
- Sun Tzu (1994); *The Art of War*, Ralph D. Sawyer (trans), New York: Metro Books.
- Tonnies, Ferdinand (2002); *Community and Association*, Charles P. Loomis (trans), London: Routledge and Kegan Paul.